

## اندربلای سخت‌پدید آید!

و در این تاریکی، آیا  
از "داخل وازه" صح  
صح خواهد شد؟

به نظر گوناگونار میردال دانشمند و اقتصاددان سوئدی که شهرتی در بررسی مسائل جهان سوم دارد، میان وجوه مختلف پیشرفت واسطه‌ی علمت و معلولی وجود دارد. شرط اول ترقی ظرفیت و توان نظام مدیریت جامعه برای استقرار فضای مناسب و امن جهت فعالیت و تولید و بهره‌وری و شکوفایی استعدادهاست. اقدامات "برنامه‌ای" - چون سرمایه‌گذاری یا "کنترل" هزینه‌های عمومی - اهمیتی در درجات بعد دارند. خصوصیات و نوع رشد اقتصادی مسلماً بر شکل مدیریت جامعه و دستاوردهای آن تاثیر دارد. مبعداً، رشد اقتصادی بنوعی تحت تاثیر چگونگی مدیریت جامعه است. به نسی که تولید و ظرفیت تولیدی، امنیت قضایی و حقوقی و مساوات اقتصادی و سیاسی کاستی گیرد، جامعه روبه‌تزلزل و سقوط می‌کند.

در صورت قبول بیان میردال، که مورد بی‌احترامی "بزرگ رفقا" نیز قرار نگرفته پس از لحاظ کوچک ابدالهای وطنی امپریالیست امپریالیست هم نمی‌تواند تلقی شود، کسانی که در راه شکل‌گیری نظام مدیریت جامعه بر مبنای اصول روشن و قابل قبول اکثریت تنگ می‌اندازند، نیت خیر ندارند. خطر بزرگتر آنست که عده‌ای ننگ‌ها نه محذوب‌راه و شعارهای "مؤذیان آگاه" شوند و عده‌ای دیگر مرعوب آنها، در فضای مسموم حاکم بسیار مشکل است که جامعه راه به جایی برد. متأسفانه غالب مخالفت‌ها با نفع‌های مؤذیان نیز "مرعوبانه" است - شکلی که در نهایت به تشبیت معیارها و

ارزشهایی انجامیده و می‌انجامد که موزیان بدنیال‌آند.  
مقاله‌ی زیر که کوشش ناچیزی است برای مطرح ساختن مفاهیمی  
که در مقیاس زمانی و مکانی فعلی امید و امکان راهیابی  
به فرجامی نیک را میسر سازد.

چندی قبل مقاله‌ای دیدم از آقای دکتر حاج سیدجوادی در روزنامه‌ی  
انقلاب اسلامی تحت عنوان "لیبرالیسم یا چماق تکفیر". پیام اصلی این بود  
که جماعتی سعی دارند، بدون روشن ساختن اذهان نسبت به مفاهیم و معانی  
درست بعضی عبارات و اصطلاحات، از آنها به صورت چماقی برای کوبیدن وطن و  
لین مخالفین سیاسی خود استفاده کنند. و در این "برنامه‌ریزی" دست "رفقا"  
آشکار است که کماکان کهنه آواز خود را در مسیر قیومت شوروی نسبت به ما با  
صدای بلند می‌خوانند.

مقاله‌ی جالبی بود و هنداردهنده. بخصوص با خاطره‌ی کوچکی که من دارم  
برایم جالب تر نمود. خوانندگان شاید بدانند که از نیمه‌ی ۵۷ تا اوایل ۵۸،  
بنده مقاله‌ای در جنبش عرضه می‌کردم. یکی دو تا از آنها صرف روشن کردن مفهوم  
و تاریخچه و تحولات لیبرالیسم بر مبنای مراجع فارسی بود (که تصور می‌کردم  
کوبندگان آن لاقط برای مراجع مروری کرده‌اند). هدف آن مقالات اصلاح دفاع  
مطلق از لیبرالیسم نبود. در عین حال یک روز نعیب کردم که یادداشت کوتاهی  
از آقای دکتر حاج سیدجوادی در جنبش دیدم که عده‌ای سوال کرده‌اند که موضع  
جنبش نسبت به لیبرالیسم چیست. ظاهراً از جمله آن مقالات باعث "سوء تفاهم"  
شده بود و آقای دکتر در صدد حک و اصلاح برآمده بودند که موضع جنبش همانست  
که در یکی از مقالات قبلی ایشان روشن شده و نباید سوء تفاهم شود.

من البته از آقای دکتر متشکرم که به ما ثقه‌ی آزادگی طبع (بی‌آنکه  
جزء گروه ایشان باشم یا حتی یکبار همدیگر را دیده باشیم) اجازه می‌دادند که  
مقالات بنده در جنبش چاپ شود. معذرت دارم اگر مقاله‌ی اخیر آقای دکتر  
در انقلاب اسلامی برایم جالب توجه باشد. چرا که مفهوم آن کم و بیش با عرایض  
من در جنبش منطبق بود.

بهر حال بگذریم. به نظر من، الان اوضاع ما به این خاطر سخت است که  
مفسده‌جویان کماکان احساسات را تحریک کرده و دامن می‌زنند و می‌کوشند تا از  
تابش انوار تعقل و خرد جلوگیری کنند. اگر گفته شود خطر بزرگ فراراه همین  
است مخالفه نیست. اندر این بلای سخت، نگرانی در این است که بسیاری از  
ما حب نظران، از ترس آنکه متهم شوند یا مورد طعن و لعن قرار گیرند، در مقالات  
و گفتارهای خود احياناً موضع‌گیری‌هایی می‌کنند، مستقیم و غیر مستقیم آوانس-  
هایی می‌دهند، یا از صراحت و قاطعیت کافی در بیان مطالب کوتاهی می‌کنند.  
نتیجه همین است که شاهدیم. تدریجاً ارزشها و معیارهایی جایگزین می‌شود و  
در اذهان جوانان فرو می‌رود که با واقعیات منطبق نیست. حملات تماماً متوجه‌ی

یک جهان‌خواره است. می‌دود که دیگری از فرشته هم معصوم‌تر درآید!

از تماس و مذاکره با خارجی‌ها، که به هر حال برای هر دولتی اجتناب‌ناپذیر است، هراسی سهمگین در دلهاست. گاه سرسپردگی و جاسوسی برای یکی بحق از ذنب لایقتر هم سنگین تر تلقی می‌شود. در صورتی که برای دیگری جلوه و جلای کار قهرمانی می‌گیرد! گاه فراموش می‌شود که آن نابکاران، رفقا را بی جهت بیست سی سال در آب نمک نخواهانیده‌اند که اینک با خلوص در خدمت مردم ایران قرار دهند. لابد منظور و هدفی داشته‌اند که امروزه در پهنای تهران و کردستان و غیره شاهد آنیم. ایران واحساسات و وطنخواهی مذموم تلقی می‌شود. جوانان را با سرافرازی بخاطر خواندن سرود ای ایران تحت تعقیب قرار داده از مدارس اخراج می‌کنند. چهره‌های مبارز و ترقیخواه تاریخ ایران را لجن مال می‌کنند. انقلاب مارنگ و روی تهاجم و غلبیدی قومی خارجی را بد خود می‌گیرند، قومی که هم‌اینک با ما در جنگ است! فرهنگ ملی و افتخارات آن مسود بی مهری است. مفاهیم و تمایز از جهانی دیگر وارد می‌شود؛ جهانی ناشناخته و غیر مطمئن. جهانی که با ما سر جنگ و ستیز دارد و آن را ثابت هم کرده است. و بسیاری نکات دیگر.

به تصور این قلم، درست در این شرایط است که کوشش در زدودن تصورات و اوهام با نل و پاپیمردی و قاطعیت در ترسیم خطوط درست مبارزه و پیشرفت به عنوان رسالتی سنگین برای همه مطرح می‌شود.

فراموش نمی‌کنم که لفظ من در آوردی "لیبرالیست" را با راول در نشریه یکی از گروه‌ها دیدم که فضیلت آن در مبارزه‌اش با دیکتاتوری و فاشیسم و کوشش‌های در مسیر آزادیخواهی و ترقی و استقرار حکومت قانون است. لابد در مقوله‌ی موجی که علیه لیبرالیسم راه افتاده بود و هنوز ادامه دارد، لازم دیده بودند از قافله عقب‌نمانند. حال اگر به این ترتیب زیر پای خود را هم جوارو کردند با اهمیتی نداشته یا متوجه نبوده‌اند.

نمونه‌ای دیگر صاحب‌هی آقای دکتر یزدی تحت عنوان "لیبرال‌ها را بشناسیم" با روزنامه‌ی میزان است (از ۲ دیماه به بعد). در این مصاحبه، ضمن آنکه مطالب کاملاً درستی عنوان شده، تابعیت و هراس بی‌جهت از "جو حاکم" به روشنی محسوس است. قبول شده که لیبرالیسم قطعاً چیز بدی است. حملات مذبذبان‌ه‌ی مفسده‌جویان تحت همین عنوان به خود آنان بر می‌گردد. ما نیستیم، خود آنها هستند! دعوا بر سر این است، نه طرح یک جهان بینی کارآمد که در شرایط فعلی مملکت را بکار آید. همین طو راست نظریات ضمنی ایشان در مورد ملی کردن تجارت خارجی (به این موضوع در قسمت‌های بعدی مقاله خواهیم رسید) خلاصه آنکه، برای خواننده‌ی مصاحبه، در پایان، جو مسموم حاکم تشبیه می‌شود.

نگرانی وقتی بیشتر می‌شود که بهر دیری چون مهندس بازرگان هم در حصار گرفتار می‌آید و در مقالاتش کوتاه آمده از جو حاکم تبری می‌جوید. هرچند که ارزش صداقت و درستی و سوابق مبارزه‌ای او به قدری است که جز با احترام از او نمی‌توان یاد کرد.

باز هم نمونه‌های دیگر که واقعا نمایشگر والاترین "اخلاق" حرفه‌ای و اجتماعی است. در میزان ۲۸ دیماه بخشی از اعلامیه‌ی جمعیت "ملی" استادان دانشگاه‌های ایران درج شده بود، در اعتراض به لایحه‌ی اخیر پاکسازی و بازخرید اعضای هیات علمی. خلاصه آنکه این کار برای اساتید باقیمانده‌ی فعلی مصلحت نیست (مثل اینکه برای سایرین مصلحت بوده و هست)، "اکثر عناصر وابسته در پاکسازیهای گذشته از دانشگاه اخراج شده‌اند" (مصلحت دفاع از اصول و حقوق قانونی نیست. چون به ما رسد "نابهنگام" است، وگرنه برای دیگران کاملاً درست و بهنگام بوده است)، "تمور این موضوع که در ایران ممکن است نیروی متخصص‌اضافی هم داشته باشد بعین بنظر می‌رسد" (نگران تخصص‌های دیگر رانده شده از دانشگاه و مراجع تحقیقاتی و دستگاه‌های دولتی نیستیم، فقط هوای ما را داشته باشید)، و نیز البته کلیاتی در دفاع از اسلام و مین اسلام (مثل اینکه همه کورند و آماده که آقایان رنگشان کنند).

من البته تمام اعلامیه راندیدم و اینها استنباطی است از آنچه در میزان آمده. در عین حال، مع التاسف با چنین برداشتهای و "اخلاقیاتی" مواجهیم که نشانه‌ی مرض (یا بهتر جنون) خودویرانی است. مثل اینکه همه تیشه برداشته‌ایم و با جدیت به ریشه‌ی ملت و مملکت می‌زنیم. این "جنگ مکتب و شخص" را ملاحظه کنید. به سان اینکه مکتبی جدی هم وجود دارد که با علم و تخصص متضاد باشد. در این قرن پیشرفته‌های عظیم دانش و تکنولوژی، چندین ماه است وقت مجلس و روزنامه‌ها و نخبگان و برگزیدگان و "مکتسون" صرف آنست که علم و تخصص را بکوبند و اصحاب آن را در بدر کنند. رمینه‌های تفکر عملا پراغده‌ای پاک معدوم کرده‌اند. تعقل و خرد را که دورانداختی، بر سر جامعه چه بیایند عاقلان دانند.

بهر حال، غرض از مزاحمت فعلی این قلم در حول این محورا است که در آشفته بازار کنونی که هر کس و ناکس میدان داری می‌کند، مطالبی شامل نکات اصلی متمایز کننده‌ی افراد و دستجات غیر وطن دوستان ترقیخواه عرضه کند. باشد که در نهایت هر کس نتواند رنگ ملت خواهی بخودزند و معیارهایی بسرای تشخیص ترقیخواهان - ایرانی از دیگران مجل گردد. و نیز با آرزوی آنکه چشم و گوش رجال کنونی که با انقلاب همین ملت به مسند قدرت آمده‌اند پیشرو بیشتر باز نود.

## ۱- معیار منافع ایران است

مفهوم روشن است. فایده در هر مناسبات خارجی و تصمیمگیری داخلی باید حفظ منافع ایران باشد. معذا، در این باره کمی توضیح لازم است. فایده‌ی "حفظ منافع ایران" تعبیر ملیت‌گرایی افراطی (شوینسم) ندارد و ایران و ایرانی بر دیگران برتر نیستند، همانطور که دیگران نیز برتر نمی‌باشند. در مناسبات با قدرتها، آنجا که آنها با توسل به ملاحظات مختلف ایدئولوژیکی و ناکتیکی بخواهند منافع ایران را تحت اشعاع قرار دهند، مساله بالمره و از همان قدم اول مطروداست. وارد بحث و قدمهای بعدی نمی‌شویم که در تار و پود

استدلالات نظری و عملی گرفتار کردیم. هرکس و هر گروه هم که منافع ایران را تحت هر عنوان تحت الشعاع قرار دهد، مطرود است. در عین حال، این موضوع به معنای منکر شدن ضرورت داشتن مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با دیگران نیست. بدیهی است که در دنیای امروز هیچ کشوری نمی‌تواند بدون خودحماری کشیده با جهان خارج قطع رابطه کند. ما ناگزیر از داشتن مناسبات با دیگران هستیم. مهم آنست که این مناسبات متقابل و حافظ منافع طرفین باشند. همانطور که مثلا در موضوع نفت و گاز که ما صاحب هستیم، فرض آنست که قدم بقدم در صدد افزایش منافع معقول خود باشیم، دیگران هم محق هستند که در زمینه‌های تحت تسلطشان کوشش در افزایش منافع مشروع خود داشته باشند. حوزه‌ی مذاکرات و کوشش‌های گاه سهمگین و نیل به حد تعادل همین حاست. مهم آنست که منابع و طرحها و برنامه‌های ایران از منافع ملی بیگانه نبوده و در شبکه‌ی تهاجم و تطاول بیگانگان قرار نداشته باشد، وگرنه هم بداشستن مناسبات ناگزیریم و هم به مذاکره و گفتگو و بده و بستان. بدیهی است که با کسی بدون دلیل دشمنی نداریم. برعکس بسیار مشتاقیم که از تضاد آنها و امکاناتشان در جهت رشد و توسعه‌ی ملی بهره بگیریم.

خطوط اصلی مناسبات ما با کشورهای کوچک و همجوار و هم منطقه‌نیز همین است. نهایت آنکه غالبا دردمشترک داشته، هم افق و نزدیک هستیم و امکان اتحاد و یگانگی ما در مسائل بین‌المللی و ناحیه‌ای و در مناسبات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بیشتر است. همانطور که ما نظر خاصی به ملیت و مملکت و فرهنگ آنها نداریم، متقابلا آنها نیز باید چنین باشند. وگرنه از لحاظ ما چه تفاوتی دارند با دولت‌های بزرگ که در صدد تاراج و نابودی مایند.

## ۲ - حفظ تمامیت ایران شرط است •

واحدهای جغرافیایی - سیاسی که در طول تاریخ به صورت مملکت‌ها شکل یافته‌اند، در درون، با علائق تاریخی و فرهنگی و اقتصادی انسجام و پیوستگی دارند. اگر به حفظ تمامیت کشورها و عدم تجاوز به آن معتقدیم، به خاطر عقاید ملیت‌گرایی افراطی که به لحاظ آنست که، بنا به تحولات تاریخی، هر ضربه‌ای به این تمامیت دست قدرت و ابرقدرتی را باز و بازتر کرده و مانعی در راه پیشرفت طبیعی کشورها و ملت‌ها ایجاد نموده‌است. همین جسام موضوع اقلیت‌های نژادی و زبانی مطرح می‌شود. بی‌اعتنایی یا ظلم و ستمی که قدرتهای سیاسی حاکم در زمانهای مختلف نسبت به این اقلیتها روا داشته‌اند و می‌دارند نباید باعث تبلیغ فکری جدایی یا خودمختاری جداگونه‌ی آنها شود. این موضوع طبعا به معنای برتری یا لقوه یا بالفعل قوم اکثریت بر آنها نیست. برعکس، دقیقا به این ملاحظه‌است که جدایی اقلیتها - یا خودمختاری جداگونه‌ی آنها - عملا به بهبود وضعیتان کمک نخواهد کرد. روشن است که واحدهای بزرگتر جغرافیایی - سیاسی در جهان پرتلاطم و متضاد امروز امکان ادامه‌ی حیات و پیشرفت‌های بیشتر دارند. اگر که تصور استقلال و خودکفایی کشورهای کوچک و اینهمه امیرنشین و شیخ‌نشین ساده‌دلانه است، بالعکس

کشورهایی با علائق و سوابق تاریخی و محدود معقول یا نسبتاً معقول احتمال دارد راهی به پایان مطلوب داشته باشند.

اگر این مطلب را، که اجباراً به اختصار عنوان شد، بطور کلی پذیرا شویم، آن وقت بسیاری از مشکلات درون قومی ساده تر می نماید. ضمن آنکه تسلط مطلق دولت مرکزی یا قوم اکثریت مردهود است، طلب خودمختاری از آن نوعی که بالمره منکر ضرورت هر نوع قدرت دولت مرکزی باشد موجه نیست. عدم تمرکز اداری از نظر امور جاری در برنامہ ریزی محلی و تدریجاً رسیدن به نوعی مطلوب از عدم تمرکز سیاسی را می توان بعنوان هدف مطرح نمود، بشرط آنکه اولاً در چارچوب منافع کل ایران باشد و ثانیاً هیچ لطمه ای به تمامیت کشور و انسجام فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آن وارد نکند. در این میان، سرنوشت زبان فارسی دری با سرنوشت ملت و مملکت یکی است. شرط بقای مملکت و تمامیت آن وجود و استحکام زبان رسمی سرتاسری است. حال از این نکته درمی گذریم که وجود زبان واحدی که تازه و به زحمت تا حدودی جوابگوی نیازهای علمی و تکنیکی جدید شده است تا چه مقدار اسباب ترقی و پیشرفت است. در همان حوزه های صرفاً سیاسی، صرف نظر کردن از زبان واحد فراگیر به معنای گذشتن از مملکت و تمامیت سیاسی و فرهنگی آنست. طبعاً زبانهای قومی و لهجه ها، چون آداب و رسوم و سنن محلی، حق ادامه ی حیات و شکوفایی دارند. اما اگر هدف حفظ ایران و پیشرفت و سعادت تمامی ساکنین آنست، زبان فارسی اولویت تام دارد (چنان چه هر یک از زبانهای دیگر که موقعیت سرتاسری داشت چنین بود)، و از اولین کلاسها در مدارس و مجامع فرهنگی باید مد نظر و در معرض آموزش وسیع باشد. تلقی نسبت به ضرورت تدریس و شکوفایی زبانهای قومی بهیچ صورت نباید به برداشتنی دایر بر اولویت آنها نسبت به زبان ملی در هیچیک از سطوح آموزشی و اجتماعی منتهی گردد.

چو بگردان فضاحت فروشده ای حافظ  
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

من نمی گویم که تمام آنهايي که خلاف این فکر کرده و تبلیغ می کنند در صدد بدتر کردن وضع اقلیت ها هستند. اما باید قبول کرد که فکر آنها اگر هم به نتایج بهتری از لحاظ یک قوم خاص منجر شود. به اغلب احتمال در چارچوب ایران و باقی ماندن تمامیت و استقلال آن در محدوده ی جغرافیایی - سیاسی کنونی خواهد بود. حال از آنها که سالها برای تحقق چنین چیزی تعلیم گرفته اند یا آنها که صرفاً بنا به احساسات و حال وهوی سخن می گویند، بگذریم. تکامل فکری و پختگی و مال اندیشی - تعادل و تساهل و اجتناب از بروز احساسات غیر ضرور - لازمه ی تفکر اجتماعی و ارائه ی راه حل های سیاسی است. سرنوشت یک ملت و اقوام بستگی به آن را نمی توان به مودیکری عده ای تعلیم یافته یا حال وهوس عده ای احساساتی یا فرمت طلب و اگذار کرد.

### ۳ - میزان رأی مردم است .

این کلام امام خمینی را بعضی دستجات و افراد قبول ندارند. عده ای ظاهراً به نظرورای مردم اتکا دارند، اما همانکه گفته به ضرر آنها چربید،

منکر آن می‌شوند. بعضی می‌گویند مردم بینایی کافی نداشته و به سادگسی  
گمراه می‌شوند. این حرف احتمالاً در مورد موضوعات خیلی تخصصی یا زمانهای  
خیلی کوتاه تا حدودی درست است. ولی، همانطور که تجارب کشور خود ما حداقل  
از زمان قاجاریه و انقلاب مشروطیت که اسناد کامل و کتابهای دقیق با ارزش  
وجود دارد، نشان می‌دهد، مردم نسبت به جهات حرکت سیاسی - اجتماعی و افراد  
و رجال دیگر در مجموع قضاوت کاملاً درستی دارند. فداکاریهای مکرر مردم در  
راه آرمانهای ملی احتیاج به بازگویی ندارد. از زنده‌ها نیز نام نمی‌برم  
که حمل بر مداحی شود. اما ببینید چگونه در "همین حکومت" رجاله‌ها و تعدادی  
ظواهر اصلاح کمربند بدنام کردن افرادی بستند و بسته‌اند اما بدون موفقیت  
مهر رجال وطن خواه آزاده دردل مردم است. از دکتر ممدق که مظهر اینسان  
بود بگذریم. ببینید مردم به ثادروانان لطفی و نریمان، وزرای دادگستری  
و دارایی دولت ملی چه محبتی داشته و دارند. خانه و کاشانه و حیثیت آنها  
نیز دستخوش همین رجاله‌ها شد. اما بیاد آورید غم صمیمانه‌ی مردم را در سوگ  
آنها، از درگذشت ثادروان نریمان هنوز مدت زیادی نگذشته است. ارج مسزدم  
به پارسایی و آزادگی به آسانی قابل ملاحظه و سنجش است.

یاد میرزا حسین خان سپهسالار وزیر ترقی خواه عهد ناصری افتادم.  
هموکه ظل السلطان در سرگذشت مسعودی در شادی سقوطش نوشت: "دستگاه سپهسالاری  
برچیده شد، دستگاه ظل السلطانی برپا شد." اتحاد نامقدس شاهزادگان، رجال  
فاسد درباری و مرتجعینی که از دیرباز عامل عقب افتادگی و بدبختی این ملت  
بوده‌اند سپهسالار را سرنگون کرد. حتی به ملحد بودن او فتوا دادند. اما محبت  
و احترام او در دل‌های مردم بود و هست (برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به  
دومنیع با ارزش قدیم و جدید: "تاریخ بیداری ایرانیان" از ناظم الاطباء کرماتی  
و "اندیشه" ترقی و حکومت قانون - عمر سپهسالار" از دکتر فریدون آدمیت).

به عدم صحت و نادرستی رای مردم عده‌ای دیگر نیز اعتقاد دارند.  
جمعی که ظاهراً به فضیلت معارف جدید و تجدد آراسته‌اند. اینان نیز - بسیاری  
با حسن نیت - با وارد آمدن که عوام را در امورات دولت و جامعه راهی نباید باشد.  
بر فطانت که برای آنها تصمیم بگیرند و برنامه بریزند، باعث پیشرفتشان  
بشوند. غافل از آنکه ریشه‌ی استبداد در همین است. همانکه عده‌ای خود را  
محق دانستند که رای قلیل خود را به جای رای عظیم مردم نشانند. استبداد  
و حکومت گروهی و فردی شکل می‌گیرد.

بیسوادی مردم - و ندی فرهنگی آنان - اسباب و بهانه‌ی تسلط  
"ترک‌زیدگان" و "نخنگان" می‌باد که در مسابنت کامل با مفهوم حکومت مردم بر  
مردم است. املا "اصلاحاتی" که اکثریت مردم نخواهند طبیعی جامعه نیست.  
با توضیح کافی، با آزادی روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون، با آزادی تحریک در  
حدود قانون، باید اطمینان داشت که مردم از اصلاحات مطلوب کاملاً حمایت  
کرده و خود راه نشان خواهند داد. رای به سی کفایتی مردم، رای به عدم صلاحیت  
جامعه است. می‌باد آن روز که ترمی خواهان واقعی رای به سی کفایتی مردم دهند  
که در واقع ریشه و نقطه‌ی قوت خود را می‌خشکانند. می‌باد که بهانه‌ی افسراد

بی کفایت بی تدبیر برای دستیابی به قدرت، مبارزان اصل را کمراه کند.

#### ۴- اساس اداره‌ی جامعه پرمبنای حکومت قانون

"حکومت قانون دلالت دارد بر هیات مجموع قواعد و ضوابطی که حاکم بر نظام اجتماعی باشد - یعنی حاکم بر روابط افراد بایکدیگر، حاکم بر روابط افراد با دولت و حاکم بر خود دستگاه دولت - (اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون سابق الذکر - ص ۱۲۰). قانون تحقق عینی حقوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی افراد است. عام و مطلق است. امر شخصی نیست. اجرای آن ضرورت قطعی دارد و از هوس و خودسری افراد مصون است. همه در برابر آن مساوی هستند. هیچکس برتر از قانون نیست. موضوعه و عقلی است. احکامش اصلاح‌پذیر است. دستگاه قضاوت مستقل است و از دخل و تصرف قدرت اجرایی مصون. مجموع اصولی که برشمردیم، نظام قانونی جدید را می‌سازند که غایت آن تامین عدالت است. از نظرگاه قانونگذاری، هر سنت و عرف و عادت و قاعده و حکمی که با هریک از آن اصول مغایرت داشته باشد، اگر اصلاح‌پذیر باشد باید اصلاح گردد، وگرنه برافتد و قاعده‌ی نونهاده شود (با استفاده از همان مأخذ - ص ۱۲۱ - ۲).

استقرار حکومت قانون مظهر قطعیت یک مرحله‌ی پیشرفت مهم و بسیار اساسی اجتماعی - تاریخی است. آن زمان که حاکمیت ازورای جامعه و جهان بدست مردم باز آمد و سلطه‌ی "ظلاله" هابرافتاد، تنها استحکام قانون و دوام و استمرار آن ضامن تداوم حاکمیت مردم و مانع برگشت حکومت فردی و هوسوی و هوس فردی است. اصلاحات و عمران اقتصادی البته مهم است اما به آن نباید دل خوش کرد. شرط لازم است اما کافی نیست. چه بسیار مستبدین و خونخواران و خودبینان که از خودبناها و عمران و رونق به یادگار گذاشتند اما غیربنیادی ست و زودگذر. شرط کافی، تداوم حاکمیت مردم است که تنها در راه استقرار و مداومت حکومت قانون - و نه حکومت افراد - امکان دارد. گزافه نیست اگر گفته شود که مشانه‌ی پیشرفت قطعی هر جامعه میزان دلبستگی و سرسپردگی مردم و مسئولان به قانون است تا بناها و تاسیسات عمرانی و صنعتی و بزرگراهها و "شاهراهها". در پناه قانون، آبادی و سعادت و حکومت مردم خواهد آمد، اما در پایه‌ی نو سازی های ظاهری چیز قابلی که مداوم و بنیادی باشد دستگیر نخواهد شد.

آمریت قانون از جمله به معنای تشخیص جرم و اعمال مجازات بر اساس قانون و بارعایت تشریفات دادرسی قانونی است. هیچک از مراحل تشخیص جرم، مراحل و تشریفات دادرسی، و اعمال مجازات را نباید خارج از ضوابط و تعاریف قانونی و مجزا از یکدیگر در نظر داشت. برخلاف نظریکی از مسئولان مملکتی که اخیراً در ارتباط با پاکسازی های آموزش و پرورش چیزی به این مضمون گفته بودند که هر چند بعضی احکام پاکسازی بارعایت تشریفات مربوط مادر نشده و در نقاطی هیات های بی صلاحیت به این کار اقدام کرده اند ولی اصل آراء درست است، باید تاکید کرد که رعایت تشریفات و صلاحیت ها از عناصر ذاتی رسیدگی قانونی است. املا قانون به همین معناست که اعمال و احکام به حدود و



الزامات ماء خود باشد. وگرنه چه تفاوت دارد با خودسری و خودرانی. بنایسه همین ضابطه، باید گفت که اکثر قریب به اتفاق آراء، با کساری از اساس باطل است. نه تنها باطل است که مادرکنندگان آنها که از قانون تخلف کرده باشند، باید مجازات شوند. بی هیچ پروا و ملاحظه. بدون آن صحبت از پیشرفت و عدالت الهی و انسانی نماند. دلانه است. همچنین است کلیه احکامی که لااقل پس از رسمیت یافتن قانون اساسی جمهوری اسلامی برخلاف آن نسبت به مصادره ای اموال و مجازات و اعدام و غیره صادر شده. می دانم که این حرفها به مذاق آنها که کمر به نابودی استقلال و تمامیت ایران بسته اند و "چپ زدگان" و "راست زدگان" خوشی نخواهد آمد. اما چاره چیست. صراط مستقیم در این است و نه جز این.

خواجہ نصیر در اخلاق ناصری درباره ای مجازات می گوید: "اما اقسام سیادت یکی سیاست فاضله باشد که آن را امامت خوانند و غرض از آن تکمیل خلق و لازم نیل به سعادت و دوم سیاست ناقصه که آن را تغلب خوانند و غرض از آن استعباد خلق بود و لازم نیل شقاوت و مذمت." جلال الدین دوانی در همین زمینه و نسبت به اصحاب تغلب اضافه می کند که غرض آنها "استخدام نیا داللسه و تخریب بلاد الله باشد و ایشان را دوامی نباشد و به اندک مدتی به نکبت دنیوی متصل و به شقاوت ابدی مبتلا گردند".

یادم می آید عده ای مباحث و حقوقدان را که در ارتباط با پیشنهاد قانون کنونی مطبوعات و به تبعیت از جو حاکم در سرمقاله ی روزنامه شان نوشتند "قانون بی قانون". غافل از آنکه اگر "قانون بی قانون" شود، طعمه ای اول خود آنها خواهد بود. هنوز هم این فضا حاکم است. طوری ماهرانه تعبیه اش کرده اند، که "چپ روی" یا بهتر "چپ زدگی" بصورت بلای بی درمانی ظاهر شده است. هر فکر معقول خردمندانه تخطئه می شود. افراد برای "محبوب" شدن، بی آنکه طرحی برای اداره ای واقعی و مصالحانه ای جامعه ارائه دهند، طسوطی وار از سرمایه داری و فنودالیم سخن می گویند و همراه با عکسی "دلفریب" از خود به زیور طبع می آریند یا مقالات طولانی "تشریک" می یابند. این فرصت طلبان عوام فریب بی خرد "استاد" و "انقلابی" تلقی می شوند و آنها که با تعقل سخن گویند سازشکار و لیبرال و ضد انقلابی و نوکرا امپریالیسم. این حدیث کهنه ای است که در آن فقط نوکری امپریالیسم بد است. نوکر آن دیگری نه تنها مستحسن که مستوجب منافع دنیوی ( و اخیرا اخروی) نیز محسوب است.

نمونه ای دیگر از حکومت ناصواب جو چپ زدگی، انتشار "سندی" دیگر از جاسوسخانه است که مطابق آن یکی از رجال فعلی متهم به ساخت و پاخت با "شیطان بزرگ" شده، آدم بی طرف هر چه در این سند و مقاله ی پرسروصدای مربوط به آن نگاه می کند (اگر هم اصالت سند و ترجمه ی آن چون "اسناد" و ترجمه های دیگر هم ماخذ اجبارا ملزم بقبول باشد)، چیز مهمی نمی یابد که ضرورت چندین بار گفتن "شرم باد" را داشته باشد. شخصی، لابد در حدود وظایف و اختیاراتی که داشته، با نماینده ای خارجی مذاکره می کند (که نه تنها ترس و

قبح ندارد که لازمه‌ی هرکارسیاسی جدی است). به اومی‌گوید که ایران بعد از انقلاب خواستار انزوانیست. ضمناً یادآور می‌شود که این سیاست به نفع دولت متبوع آن نماینده‌ی خارجی نیز هست. (که خیلی ساده می‌تواند نشانه‌ی نوعی مهارت در مذاکرات سیاسی قلمداد شود) و مطالب مشابه دیگر. به این شخص شخصی (همانطور که در مقاله ایراد گرفته‌اند) می‌توان اشکال کرد که چرا وقتی خودشان مذاکره می‌کنند دیگران را به همین خاطر رسوا می‌بازند. به اومی‌توان ایراد کرد که منتجب‌پور طلبت ریاست قوه‌ی قضائیه لزوماً باید مظهر بیطرفی و سیطره‌ی قاطع امامی نظراندی دستگاه قضایا باشد. و منصدی آن نباید در کلیات و جزئیات امور به موضعگیری بپردازد، رئیس حزب سبانی باشد، و حتی بسه مذاکرات اقتصادی با نمایندگان لهستان بنشینند و احتمالاً ایرادات مشابه دیگر. اما در متن مذاکره‌ی "افشاء" شده چیزی نیست که مذاکره‌کننده را محکوم کند، البته با برداشت معقول و در فضای معقول. نه وقتی که تمام مفاهیم راموڈیان و چپ‌زدگان دنبال روی آنها واژگونه کرده‌اند.

حکومت قانون تعاریف و ضوابط مشخص را مستقر کرده، اجازه به هتاک و اتهام زنی و بی‌حرمتی نمی‌دهد. فضا‌های مسموم وقتی امکان رشد بیشتر دارند که حکومت قانون معدوم باشد.

اثرات زیان‌بار بی‌اعتنایی به قانون تنها در احساس و نیتی نیست که مرتکب آن در لحظه وقوع دارد، به واقع بسیاری از این مرتکبین ممکن است حسن نیت داشته، تصور کنند که کار درست یا عادلانه‌ای انجام می‌دهند. مطلب آنست که شکستن قانون و نظام قانونی، اگر باب شود، به خط زنجیر شکستن های دیگر راه دنبال می‌آورد و بهترین جواز ورود به خودگامگی و تسلط طلبی و انحصار جویی است. این عوارض نگاه نمی‌کنند که نیت شکننده‌ی اولیه قانون چه بوده است، بل به عنوان منته‌ی طبیعی حادث می‌شوند.

نگرانی اصلی کنونی شاید در همین باشد که بی‌اعتنایی به مفاهیم قانونی در تمام جناحها و دستجات اعم از حاکم و محکوم دست بالا ر یافته است. به مواردی چون اتهام زنی های بی اساس، ارائه‌ی اسناد غیرقابل اطمینان پاکسازی تا وپاک رانی‌های غیرموجه، احکام صادره و اعدام بدون طی شدن تشریفات اداری، و عدم بیطرفی قوه‌ی قضائیه اشاره شد. تصدی مسند قضا توسط اعضای قوه معدوم، اینهمه بی‌احترامی به قانون اساسی که در حوزة تنازع قدرت دولتمردان اتفاق می‌افتد، "نظارت" های غیرقانونی که ادعا می‌شود و عرضه می‌گردد، و بسیاری موارد دیگر را می‌توان اضافه کرد. از جمله، همین تصمیم اخیر در مورد بازنشستگان است. شنیده‌ام بانک ملی بخشنامه کرده که بازنشستگان باید به جای حساب جاری حساب پس‌انداز بازکنند و خود برای دریافت حقوق تقاعدشان مراجعه نمایند. مثال کوچکی است اما بسیار گویا.

اولاً، بانک ملی چه کاره است و بر اساس چه قانونی اقدام به این کار کرده. ثانیاً، مگر حقوق بازنشستگی عطیه‌ی دولت است که هرکار می‌خواهد با آن

بکند. حقوق تقاعد حق مسلم و قانونی هر کارمند است. بخشی از آن پول خود اوست که جمع شده، بخشی دیگر را دولت مطابق قوانین و قراردادهای استخدامی تحویل کرده است و به هر حال ما به الازای کار و فعالیت و خدمت کارمند در زمان اشتغال است (کما اینکه معمولاً به کارمندان غیر رسمی چون حقوق تقاعد ندارند، ماهیانه‌ی به مراتب بالاتری می‌پردازند).

دولت می‌تواند بگوید، مثلاً به علت عوارض شرایط جنگ، به بازنشستگان مقیم خارج از کشور ارزش می‌دهم. یا طبق مقررات و قوانین به فردی اصلاح حقوق بازنشستگی ندهد. اما اساساً حق ندارد که در جریان وصول حقوق تقاعد، هزار و یک اشکال برای کارمند و برای تعهدات آبرومندانه‌ی او ایجاد کند. کارمند شاید چک مدت دار کشیده باشد. شاید مریض احوال باشد و نتواند همه ماهه برای دریافت چندرغاز مراجعه کند. شاید مقیم جای دیگری باشد. آزادی مسکن و محل اقامت را قانون اساسی به عنوان یک حق شناخته است و حتی به حکم قانون نمی‌توان از کسی سلب کرد. بازنشستگی مجازات نیست که جبران خدمات کارمند است. حقوق بازنشستگی، به نظر غلط بعضی، تعهد دولت طاغوت است و گویا صرف پرداخت آن منتهی است بزرگ. معلوم نیست چرا در مقابل با خارجی‌ها الزاماً تعهدات طاغوت معتبر است. چرا دست محنتگران و گرانفروشان باز است و بازار مالا مال از اجناس قاچاق چیان و با بازیهای آشنا و ممنوعیت‌ها و بگیروبیندهای مائلوف و ظاهری هر دفعه به بیهای اجناس قاچاق اضافه می‌کنند اما تمام فشارها و تضییقات برای کارمندان شاغل و بازنشسته است. صرفاً به این دلیل که زورمان به اینها می‌رسد و به آنها نمی‌رسد یا با آنها هم‌پایاله ایم؟ قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود. از همین بی‌اعتنایی‌ها و تخلفات به ظاهر کوچک است که حرمت قانون زائل می‌گردد. آیا فریاد رسمی هست؟

## ۵- اقتصاد و اجتماع ملی نه دولتی.

انگلس در "آنتی دورینگ" می‌گوید نخستین عمل دولت به عنوان ساینده‌ی کل جامعه، تصاحب وسایل تولید به نام جامعه است. اساس جهان بینی کمونیستها بر همین محور استوار است. البته تحقق بخش بعدی همین عبارت انگلس را شاهد نبوده‌ایم که این تصاحب وسایل تولید ضمناً آخرین عمل مستقل آن به عنوان دولت نیز به شمار می‌رود. گویا اینکه در نظریه‌ی انگلس، دخالت قهرآمیز دولت (یا خصلت سرکوب‌کننده‌ی طبیعی آن) در روابط اجتماع بتدریج جای به شوراها و مدیریت‌های تولیدی می‌دهد. به عبارت دیگر، دولت به کشتار زده نمی‌شود بلکه زوال پیدا می‌کند. برعکس آنچه شاهد بوده‌ایم توسعه‌ی روزافزون هیات و اقتدار و حوزه‌ی عمل دولت در جوامع کمونیستی است. اینک معلوم نیست بنا به چه حکمتی عده‌ای مسلمان ضد کمونیست از انگلس هم‌آتش‌تر شده، همه چیز را می‌خواهند درید "با کفایت" دولت قرار دهند. اگر که این است که، به دلیل نداشتن بینش‌ها و نظرگاه‌های جدی مستقل، در تنازع و حشیانه‌ی قدرت اجباراً شعارهای دیگری را تکرار می‌کنند که چیزی برای گفتن داشته از قافله عقب نمانند، علت چیست؟ آخر آدم معقول که با تکرار حرفهای دیگری منکر اصالت و وجود خود

نمی‌شود. دو مثال می‌آورم و کلام را بنفش از این طولانی نمی‌کنم. اولی مربوط به ارتش خلقی است.

پس از تجربه کمون پاریس (۱۸۷۱ میلادی)، مارکس به این باور شد که طبقه کارگر به آسانی نمی‌تواند دستگاه دولت را در اختیار خود درآورد، آن را برای مقاصد خود بکارگیرد. پس باید دستگاه اداری-نظامی را در مجموع درهم شکند. به این ترتیب، خلق مسلح باید جایگزین ارتش حرفه‌ای گردد (مراجعه شود به تحلیل دقیق او از جریان در هجدهم برومر و نامه به گوتمن در آوریل ۱۸۷۱).

همین‌ها عینا مطالبی بود که موزیان و چپ‌دگان و راست‌زدگان از بعد از انقلاب عنوان کردند. ساده‌دلان احساساتی بی‌تجربه نیز دنبال آن را گرفتند. پس ارتش نیز به صلابه کشیده شد. من کاری بدرستی یا نادرستی نظر مارکس ندارم به این هم کاری ندارم که چگونه آنها بی‌راکه با آگاهی بر خطرات سعی بلیغ در حفظ استحکام و استخوان بندی ارتش داشته و دارند، گویندند. اما در حیرتم که چگونه، در مهلکه‌ی اخیر جنگ با عراق صدام، یکبار به ظاهر تمام گوشه‌ها معطوف تقویت ارتش شده (گفتم ظاهرا، چون الان هم شیطنت‌ها عیان است، نهایتا از ترس امام و ملت بیشتر از این جرأت زیاده روی ندارند). سؤال من این است که اگر کمونیست نیستیم و حتی ضد آنانیم، آیا از اول معلوم نبود که نباید کورکورانه از موضع‌گیری‌های آنها تبعیت کنیم؟ چه ضرورتی داشت از ابتدا آنها بی‌راکسه قادرند با کمونیستهای روسی و چپ‌روان احساساتی بنحوی معقول مقابله کنند؟ از مذهبی و ملی کنارزنیم که حال دچار این تناقض‌های نابودکننده گردیم.

واقعا باور داریم که این روزنامه‌ها که تازه با بودجه‌ی ملت به زحمات می‌گردند و این رادیو و تلویزیون قادرند در مقابل تعلیمات و تبلیغات با زمان یافته‌ی کمونیستها، بستر فکری و بینش جدی و مستقلی برای جوانان و مسرمد عرضه کنند. زهی خیال باطل!

مثال دوم مربوط می‌شود به قضیه‌ی تجارت خارجی که ملی‌کردنش ظاهرا از هدفها و دستاوردهای انقلاب توصیف می‌شود. واقع مساله این است که اگر تجارت خارجی حتما باید در دست دولت باشد. البته این بدان معنا نیست که کل اقتصاد صادرات و واردات را که بر چند صد هزار بالغ می‌شود دولت خود را با انجام دهد که در نظامهای غیر کمونیستی نه عملی است و نه به مصلحت. کمبود و گرانی و احتکار و (بعضا) تورم ناشی از همین سیاست نادرست است.

در ایران، از سال ۱۳۵۹ که قانون مربوط گذشت، تجارت خارجی ملی بوده است. منتهی دولت تمام کار را خود انجام نمیداده و سهمیه واردات و صادرات تجار را هم ساله معین می‌کرده و از این راه مبالغ عظیمی نیز درآمد است. نسبت به شرایط زمانی و مکانی، این صورت انجام کار عیبی نیست. عیب کار در نحوه‌ی عمل بوده که این تعیین سهمیه و سیل‌سوی توسط نورچشمی‌ها بوده است. اگر غیرت و همت آن نمی‌بازی‌ها را خاتمه دهید. وگرنه همه چیز راه

هم ریختن که تجارت خارجی را ملی کرده ایم صحیح نیست. بیکاری و کساد و کمبود و گرانی آفت کنونی جامعه ما است. بی جهت آن را تشدید نکنیم. گسسه مبادا در شعاردهی عقب بیفتیم. هزینه زندگی میلیونها تن را که از این راه، ارتزاق می کنند بی جهت بردستگاه دولت بار نکرده و آن را از لحاظ حجم و هزینه و کادر توسعه ندهیم. آدم در حیرت می ماند که چطور این همه دولتمردان دست اندر کار و خارج از دولت که مشکلات را می بینند و با آنها مواجهند حرفی نمی زنند. آخر کسب و کار و تجارت مشروع و در حدود مصلحت جامعه کجایش با اسلام و با اصول زندگی امروزی منافات دارد که تا بودش کنیم و دستگاه بی کفایت دولت را، علاوه بر چیزهای دیگر، تاجر بزرگ نیز بکنیم. چیزهایی هست که در مدل های کمونیستی دولت و جامعه موجه است. چیزهای دیگری هم - چون حزب واحد، فقدان آزادیهای فردی و سیاسی، محدودیت آزادی سفروانتخاب شغل و محل اقامت رسانه های گروهی دولتی، اتحادیه ها و سندیکا های واحد دولتی و ... - آنطور که از تجارب برمی آید لازمه های این مدل است. اگر بدنبال این مدل نیستیم (نمیدانم شاید هم هستیم!) پس چرا بنیاد آن را که دولتی شدن همه چیز است به اصرار و علی رغم مخاطرات و زیانها باید پیاده کنیم.

در ایران، تا آنجا که به مصلحت عمومی جامعه مربوط می شود، تقریباً تمام اهرمهای اساسی چون بنادر و هواپیمایی و کشتیرانی و بانک و بیمه و نفت و گاز و صنایع مادر خوشبختانه ملی است و در این راه احتیاج به کوشش و مبارزه تازه ای وجود ندارد. در طول تاریخ نیز کسبه و بازاریان و کشاورزان خرده مالک و عشایر و صاحبان حرف و صنایع غالباً دلبستگی خود را به این آب و خاک نشان داده و به واقع از عوامل اصلی حفظ باقیمانده ای این مرز و بوم بوده اند. معلوم نیست چرا باید این عناصر مدافع استقلال و تمامیت کشور را که از لحاظ جان و مال و زندگی در این کشور ریشه داشته و موجودیتشان موقوف به محفوظ ماندن مملکت است - از میان برداریم. از لحاظ نقشه های میان مدت و دراز مدت بعضی ها علت آن معلوم است - که در فرصت مناسب منازعی نباشد و دولت را قبضه کنند - اما از لحاظ خود ما چرا؟



صحبت طولانی شد. تمامی هم ندارد. غرض طرح مبانی و اصولی بود که بطور کلی - اما قاطع - مشخص ملیون ترفیخواه از دیگران تواند بود. امیدوارم نقائص بدیهی آن را صاحب نظران تکمیل کنند. نکته ای مهم آنست که موافقت نسبت به تمام این اصول و اجزای هر یک باید باشد. وگرنه مسلماً بطور ظاهری هم که شده همه خواهند گفت که دوستدار ایران و خواستار حفظ تمامیت نند. اگر کسی واقعاً چنین است لاجرم هر هجوم خارجی را به هر که محکوم کند. نمی شود توطئه ها و تجاوزات امپریالیست گرد اما بر تجاوز شوروی به افغانستان صعه گذا نمی توان حکومت قانون را قبول کرد

یا تصویری با در معرض بی‌عدالتی یا هتک حرمت قرار می‌گیرند، چشم برهم گذاشت یا آن را تاشیکرد. حکومت قانون تماماً مبتنی است که تجزیه بردار نیست. قانون مصلحت عام جامعه را در بردارد و بنا بر این بر مصلحت فردی و گروهی همگان مرجع است.

نمی‌توان بظاهر یا در واقع ضد کمونیست بود یا ضد کمونیست روسی، اما آنچه را طلب کرد که آرزوی آنهاست. بر کمونیستها و سوسیالیستهای اصیل نیز فرض است که تاکتیک‌ها و استراتژی خود را مبتنی بر واقعیات اجتماعی و زمانی طراحی کنند، همانطور که شارعی و پیشقراولان مکتب کرده‌اند. تکرار فرمولها و شعارهای کتابی مشکلات عملی را جوابگو نیست. بر آمدن نیروهای ترقیخواه، لزوماً به آرمانهای سوسیالیستی خدشه وارد نمی‌کند که راه را برای تحقق معقول و طبیعی آنها هموار می‌سازد.

در شرایط امروزین دنیا و منطقه جایی برای اشتباهات سهمگین نیست. یک اشتباه محاسبه چه بسا که به بهای آزادی و استقلال و موجودیت ملت و میهن تمام شود. هشیار باشیم!

مقاله را با کمی تغییر با بیتی از بهرام سپهری از دست رفته آغاز کردم باشعری از اواخر دهه می‌دهم. یادش گرامی باد.

جهان، آلوده، خواب است  
فروسته است وحشت در بروی هرتپش، هربانگ  
چنان که من به روی خویش  
در این خلوت که نقش دلپذیرش نیست  
و دیوارش فرو خواندم در گوش:  
میان این همه انگار  
چه پنهان رنگ‌ها دارد فریب نیست!

پرتال جامع علوم انسانی

شب از وحشت گرانبار است.  
جهان آلوده، خواب است و من در وهم خود بیدار:  
چه دیگر طرح می‌ریزد فریب‌زیست  
در این خلوت که حیرت نقش دیوار است؟